



بیا باهم بهارینه بیندیشیم 7



دلم،

بند بند حفاری شد

کمی در خود اناری شد

بیا دل دل بیا دم دم بیندیشیم

تم،

تیغ تیغ بهاری شد

به صد تیشه نجاری شد

بیا تن تن بیا جم جم بیندیشیم

که خونریز صنوبر شد صنم شرح بهارینه

که لبریز کبوتر شد تبر طرح تبارینه

اگر میترسی از بربط

اگر میلرزی از آیساف

بیا صف صف بیا دف دف بیندیشیم

که دف دف از دفیدن سوی صف تا صد صف خر مهره کاری می کند با کف

قلم،

قند قند قناری شد

اما قو قو فراری شد

بیا قد قد بیا قال قال بیندیشیم

اگر می شرمی از ناتو

اگر می سوزی از بگرام
بیا گاه گاه بیا گام گام بیندیشیم
که افیون گرد گامها را اعوجاج می زند در صدگلو گاهی که با لنگام گیرمانده
که گیرماندن
گرامیزاد گریانست
عجب رسمی، به چشم شوروی سیلاوه بودم به لبهای وطن بغلاوه بودم
کنون آیساف و ناتو می پرستم
از آغاز تا به پایان
یاوه بودم
شعور،
شُل شُل شعاری شد
شکم، شهد و شکاری شد
بیا سنگ سنگ بیا شم شم بیندیشیم
اگر می ترسی از انگریز که تپ تپ می کند چون کرگدن بر نعش اطفال
اگر میلرزی از کاوبای که می شاشد بر اجسادت
اگر میشرمی از نامت
بیا خپ خپ
بیا باهم کمی مثل بنی آدم بیندیشیم
مزامیرت
همیشه بی دهن جاری
گلو تر از گلوله در بلاد بنگ و دغلکاری
کلال،
خوست خوست تخاری شد
طبال، تال تال قان دهاری شد
شعاری جان
شکاری جان

بیا که ما و تو مثل کُلال مثل طبال با عقل خود کم کم بیندیشیم

اگر میلری از هلمند

اگر میریزی از هالند

بیا هی هی بیا لم لم بیندیشیم

که لم لم مثل لولا در نبردگاهی که نم نم لنگرش اندر سفر گورست
که گور از گوره گورانی چنان لالی که رنج از خنده اش واریز



بیا با هم بهارینه بیندیشیم